



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر

تاریخ: ۱۸/ اسفند/ ۱۳۹۵

موضوع جزئی: مقدمه واجب - مباحث مقدماتی - واجب معلق و منجز -

مصادف با: ۹ جمادی الثانی ۱۴۳۸

دلیل دوم استحاله واجب معلق (محقق اصفهانی) و بررسی آن

جلسه: ۷۷

سال هشتم

# «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

بخشی از دلیل دوم بر استحاله واجب معلق که محقق اصفهانی ذکر فرموده اند در جلسه قبل بیان شد. گفتیم محقق اصفهانی ابتدائاً استحاله تعلق اراده تکوینی به امر استقبالی را بیان می کنند و سپس وارد در بحث اراده تشریحیه می شوند

بخش اول در جلسه قبل بیان شد. محصل نظر ایشان در مورد اراده تکوینی این بود که نفس انسان دارای قوای متعددی از جمله قوه عاقله و قوه شوقیه و قوه عامله است. هر کاری که انسان قصد انجام آن را دارد، ابتدائاً با قوه عاقله فائده آن کار را تصور و تصدیق می کند و این شوقی را در او ایجاد می کند و این شوق به مرور از نقص به کمال می رسد و وقتی به کمال رسید، موجب ظهور و ورود قوه عامله می شود، یعنی عضلات انسان به حرکت در می آید و کاری را انجام می دهد.

ایشان سپس گفتند: نمی شود انسان نسبت به امر استقبالی اراده پیدا کند؛ زیرا لازمه اش این است که قوه عامله بعد از آن شوق عمل نکند. یعنی اگر اراده و آن شوق موکد باشد قهراً باید منجر به عمل انسان شود، لذا نمی توان بین اراده و شوق موکد و آن نتیجه ای که عبارت است از تحریک عضلات فاصله انداخت.

### ادامه دلیل دوم بر استحاله واجب معلق

ایشان سپس در مانحن فیه نیز این مسئله را تطبیق کرده اند به این بیان که در مورد اراده تشریحیه تقریباً با تفاوتی که بین اراده تکوینی و اراده تشریحیه است باز همین مشکل وجود دارد که امکان ندارد اراده تشریحیه متعلق به یک امر استقبالی شود. ایشان می فرماید: فرق بین اراده تکوینی و تشریحیه این است که در اراده تکوینی شخص خودش اراده می کند و کاری را انجام می دهد. این اراده موجب تحریک عضلات می شود و قهراً آن چیزی که اراده به آن تعلق گرفته محقق می شود. در اراده تشریحیه بحث از تعلق اراده به فعل دیگری است، اراده انسان نمی تواند به فعل دیگری متعلق شود، محال است اراده انسان مستقیماً به فعل دیگری تعلق بگیرد. انسان می تواند اراده کند که دستش را حرکت دهد اما نمی تواند اراده کند که مخاطبش دستش را حرکت دهد. ولی یک راه دارد، این که انسان کاری کند که مخاطب خودش از روی اراده و اختیار این کار را انجام بدهد. آن راه حل این است که داعی و انگیزه در مخاطب ایجاد نماید یعنی انسان او را تحریک کند. مثلاً اگر متکلم می خواهد دیگری کاری را برایش انجام دهد می تواند با ابزاری از جمله امر کردن (اگر در مقام مولویت باشد) او را تحریک کرده و انگیزه در او ایجاد کند، تا خودش از روی اراده و اختیار خواسته مولا و متکلم را اجابت کند. آن داعی و باعث همین دستور است. البته مقام باید مقام دستور و امر باید باشد. شما

الان اگر در خیابان به شخصی بگویید که این کار را انجام دهد، می گوید: تو چه کاره ای که به من دستور میدهی. وقتی مقام مقام امر نباشد داعویت و باعثیت و محرکیت ندارد پس اگر در مقام امر باشد و امر کند موجب یک تحریک و ایجاد داعی در مخاطب می شود و باعث می شود عبد برای اتیان به خواسته مولا منبعث شود. در حقیقت این کار تصرف در مبادی فعل و کار عبد است. اگر این امر و بعث و تحریک را مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهیم این دو حیث دارد: یک حیث مربوط به مولا است و یک حیث مربوط به عبد است.

حیث اول: این است که مولا خود این دستور و امر و بعث اعتباری را از روی اراده و اختیار صادر کرده و وقتی می گوید افعَل کذا این دستورش با اراده خودش است و لذا بین اراده و مراد او هیچ انفکاک وجود ندارد. اراده مولا به باعثیت تعلق گرفته است. مطابق کلام محقق اصفهانی وقتی مولا می گوید: «افعل» قطعاً آن بخشی که به مولا مربوط می شود همان ایجاد باعثیت است که محقق می شود، پس بین این اراده و مراد تخلف نیست. همانطور که در اراده تکوینی این طور نیست. همان طور که گفتیم اراده تکوینی نمی تواند به امر استقبالی تعلق بگیرد ولی در موارد دیگر در اموری که فعلی و حالی هستند وقتی کسی اراده می کند کاری را انجام بدهد بین اراده و مراد او هیچ تخلفی نیست. یعنی زمانی که اراده می کند دست را حرکت دهد دست حرکت می کند. فاصله و تخلف نیست. در اراده تشریحی نیز همین است مولا می خواهد دیگری را وادار به انجام کاری کند وقتی می گوید: «افعل» چون از روی اختیار و با قصد داعویت از گفتن افعَل صادر شده آن انگیزه و داعی در مخاطب ایجاد می شود پس باز فاصله ای بین اراده و مراد نیست.

حیث دوم: خواسته مولا این است که عبد از کلام او و دستور او تحریک شود و کار را انجام دهد. او اراده می کند که عبد به بازار برود و برگردد. راهش هم ایجاد داعی و انگیزه در عبد است، وقتی مولا دستور می دهد این انگیزه در عبد ایجاد می شود. اما مولا نگاه می کند می بیند که در این عبد هنوز تحرکی ایجاد نشده، یک وقت تا می گوید: «افعل کذا» عبد تحریک می شود آن کار را انجام دهد، خب این روشن است و مشکلی وجود ندارد، ولی در ناحیه عبد نسبت به مامور به مولا می بیند که عبد انبعاث پیدا نکرده. اینجا درست است که آن حیثی که مربوط به خود مولا است تفکیک بین اراده و مراد نشده است اما در آن بخشی که مربوط به عبد است اگر واجب استقبالی باشد این تفکیک ایجاد می شود و این محال است. یعنی مثلاً فرض کنید مولا بگوید: «افعل فلان کار را» ولی دستور مولا قیدی دارد که در آینده باید محقق شود. یعنی وجوب فعلی ولی واجب استقبالی، ایشان می گوید این اصلاً شدنی نیست زیرا تخلف و تفکیک بین اراده و مراد غیر معقول است.

(ایشان به دقت بین آن حیث مربوط به مولا و حیث مربوط به عبد و مامور به فرق می گذارد) ایشان می فرماید: آن حیثی که مربوط به مولا است هیچ تفکیکی بینش ایجاد نشده است، اما آن حیثی که مربوط به عبد است چه بسا عبد از این دستور و بعث، منبعث نمی شود، اگر قرار باشد عبد منبعث نشود، معنایش این است که بین اراده و مراد تخلف و فاصله شده باشد و این محال است پس نمی توانیم بگوییم وجوب الان تحقق پیدا کرده و واجب بعداً تحقق پیدا می کند زیرا این یک امر محال است. کلام محقق اصفهانی تقریباً نظیر بیان محقق نهاوندی است، منتهی تفاوت هایی دارد و کامل تر شده است. نتیجه آن که واجب معلق محال است.

خلاصه آن که واجب معلق به این معنا که چیزی واجب شود، وجوبش فعلی و حالی باشد، اما واجب استقبالی و بعدا تحقق پیدا کند این محال است. این استحاله به این جهت است که تخلف مراد از اراده هر چند در خود مولا نیست اما در ناحیه عبد قهرا این تخلف وجود دارد، لذا وجوب معلق به این معنا محال است.<sup>۱</sup>

### بررسی دلیل دوم

( بحثی که اینجا در موارد امکان یا استحاله واجب معلق می کنیم صرفا بحث از امکان است چه بسا شخصی همه ادله استحاله را رد کند و قائل به امکان واجب معلق شود ولی در عین حال نهایتا واجب معلق را منکر شود، پذیرفتن امکان واجب معلق لزوما به معنای پذیرش خود واجب معلق نیست ما اینجا بحث امکان واستحاله را داریم).  
اشکالاتی به محقق اصفهانی وارد شده که بعضی از آن ها مبنایی است و بعضی غیرمبنایی.

### اشکال اول

تعریفی که محقق اصفهانی از اراده ارائه کردند همان تعریف مشهور است یعنی «الارادة هو الشوق الموكد الموجب لتحريك العضلات نحو المراد». طبق مبنای مشهور نتایج همان است که محقق اصفهانی گفتند. یعنی اگر کسی بگوید اراده عبارت است از شوق موکدی که موجب تحریک عضلات به سمت مراد می شود، نمی توانیم بین اراده تشریحی و مراد تشریحی فاصله بیندازیم. اگر اراده به چیزی تعلق گرفت، باید مراد نیز همان موقع باشد، معنا ندارد اراده الان باشد و مراد بعدا تحقق پیدا کند. اما آیا حقیقت اراده این است؟ امام(ره) نظری در باب حقیقت اراده دارند که نظر قابل توجهی است.

ایشان می فرمایند: به طور کلی اراده به معنای شوق نفسانی موکد که موجب تحریک عضلات به سمت مراد بشود، نیست. ایشان عقیده اش این است که شوق نفسانی یک حالت انفعالی در نفس است، یعنی وقتی انسان فائده چیزی را تصور می کند و سپس تصدیق به آن فائده می کند، موجب تحقق حالت شوق در انسان می شود. وقتی چیزی را دارای فائده می بیند شوقی در او ایجاد می شود و این شوق به سرحد تاکید و نهایتا تحریک عضلات می رسد. وقتی سخن از شوق به میان می آید، یعنی نفس انسان از یک چیزی منفعل شده و اثر پذیرفته است، وقتی کسی منظره زیبایی را می بیند یا وقتی تشنه می شود و در بیابان به سمت آب می رود تا آن آب را بنوشد، فائده و منفعتی که در آن وجود دارد یک حالتی در نفس او ایجاد می کند که بلند می شود و می رود آن آب را بنوشد. خب این شوق یک حالت انفعال نفس است، نفس از آن پردازشی که قوه عاقله می کند منفعل می شود، اثر می پذیرد این اثری که می پذیرد منتشر می شود در عضلات و شروع می کند به حرکت.

فرق هم نمی کند در همه مراتب این چنین است، طبق نظر محقق اصفهانی این شوق اگر به مرحله کمال برسد، می شود اراده ولی امام(ره) می گوید اراده این نیست، اراده از مقوله انفعال نیست، اراده انسان حقیقتش یک حقیقت انفعالی نیست. اگر شوق موکد عبارت از اراده دانسته شد از آن جا که به هر حال شوق یک حقیقت انفعالی است، این حکایت از انفعال نفس می کند. دیگر فرقی بین تاکید و غیر تاکید نیست، زیرا شوق موکد نیز انفعال نفس است منتهی انفعال نفس گاهی ضعیف است و گاهی قوی. کانه طبق نظر مشهور انفعال شدید نفس که منجر به تحریک عضلات می شود اراده است در حالی که امام می فرماید: اصلا حقیقت اراده حالت انفعالی نفس نیست، بلکه حالت فعلی است، این ها دو مقوله کاملا متفاوت است. اراده هر چند طبق نظر مشهور همان شوق موکد است ولی موکد بودن شوق موجب خروج از انفعالی بودن نمی شود.

<sup>۱</sup> نهاية الدراية ج ۱ ص ۳۴۴ تا ۳۴۸

طبق نظر مشهور اراده یعنی انفعال النفس اما حقیقت اراده به نظر امام فعل النفس است نه انفعال النفس، اراده یعنی یک قدرت و نیرویی که موثر و موجب ایجاد فعل است یک حالت فعلی است یک نیروی عمل کننده است.

این یک اختلاف اساسی در باب حقیقت اراده که اگر ما حقیقت اراده را عبارت از فعل النفس دانستیم و گفتیم یک حالت فعلی برای نفس است آن وقت آن لوازم و آثاری که محقق اصفهانی بر آن مترتب کردند بر آن مترتب نمی شود. یعنی آن مواردی که به عنوان نقض ذکر کرده است که در آن موارد مراد تحقق ندارد و فاصله افتاده است آن دیگر اراده نیست. شوق هست اما اراده تحقق پیدا نکرده است. ایشان می گوید: امکان ندارد که اراده الان موجود باشد و مراد در آینده تحقق پیدا کند چیزی که اکنون وجود دارد اراده نیست بلکه در واقع شوق است. بله انسان به خاطر تصور فائده و تصدیق فائده یک حالت شوقی درونش پیدا می شود، شوق به آن واجب در آینده پیدا می کند ولی اراده به آن تحقق پیدا نکرده، بلکه اراده زمانی است که آن حالت فعلی در انسان پیدا می شود، حالت فعلی یعنی نیروی به حرکت در آورنده انسان.

پس فرق عمده نظر امام با نظر مشهور در این است که وقتی می گوئیم شوق یعنی حالت انفعالی در نفس و این هر چند موکد بشود از انفعالی بودن در نمی آید. در حالی که امام می گوید اراده عبارت است نیرویی که شخص را به حرکت در می آورد. لذا در خیلی مواقع انسان شوق دارد و حالت انفعالی در او پیدا می شود مثل کسی که شوق زیادی دارد که سال آینده به مکه برود. نفس او به خاطر فوایدی که قوه عاقله اش تصویر کرده شوق زیادی در او ایجاد کرده است و نفس از تصور آن اثر پذیرفته و تصدیق فائده این حالت انفعالی الان هم هست ولی این اراده نیست. اگر به شخصی بگویند اراده کردی به مکه بروی؟ میگوید بله خیلی دلم می خواهد بروم. امام می گوید شوق موکد یعنی آن حالت انفعالی غیر از اراده است این دو چیز جدا است. اراده آن حالت فعلی است که شخص اراده کرده که فلان کار را انجام بدهد و منجر به عمل او می شود. به عبارت دیگر آن جایی که گفته می شود، من خیلی دلم می خواهد به مسافرت بروم. نفس منفعل شده ولی گفته نمی شود اراده کردم بروم، ولی وقتی که بلیط خریداری شد گفته می شود اراده کردم که بروم. اراده این است، اراده حالت فعلی نفس است، یعنی این یک قدرت خلاقیتی است که خدا به انسان داده و می تواند اراده کند پس این یک قدرت در نفس و خلاقیت در نفس است. نفس انسان این حالت فعلی را دارد.

امام می فرماید: آن حالت پذیرندگی اراده نیست بلکه اراده عبارت است از آن حالت اثر گذاری، یعنی آن وقتی که در عضلات شما اثر می گذارد و شما حرکت می کنید آن اراده است و آن خلاقیت و نیروی فعلی شما که شما را وادار می کند که کاری انجام بدهید. به هر حال آن جا حالت انفعالی است و این حالت فعلی است.

لذا ایشان می فرماید این حالت انفعالی ممکن است در نفس ما خیلی هم شدید باشد ولی این اراده نیست بلکه اراده زمانی است که آن حالت فعلی در نفس پیدا می شود. لذا طبق این مبنا اساس سخن محقق اصفهانی رد می شود.

«الحمد لله رب العالمین»